

۲۰۰۹/۰۱/۲۵ م

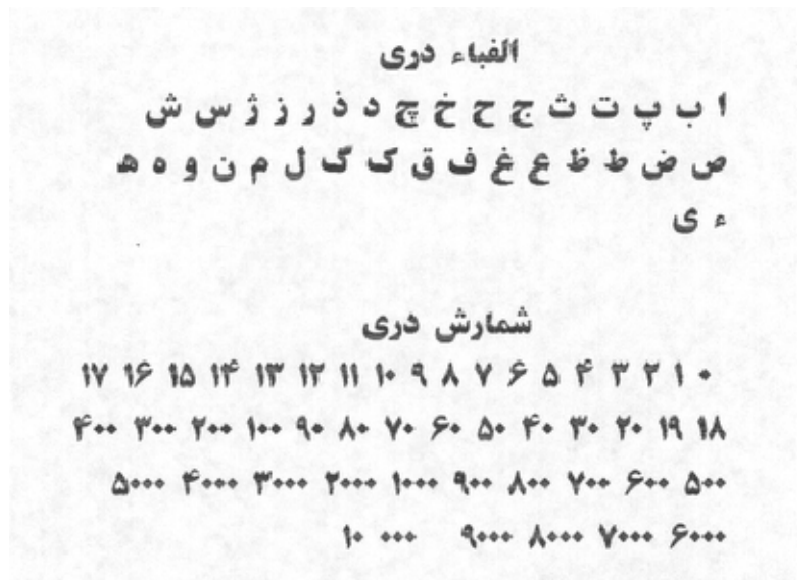
احمد ياسين فرخاري



تعداد صفحات: ۱ از ۱۷

افغان جرمن آنلاين شما را صميمانه به همكاري دعوت مي نمايد. لطفاً به آدرس ذيل با ما تماس بگيريد

maqalat@afghan-german.de



All images and English section added by sologak
<http://sologak.blogspot.com/>

زبان و ادبیات دری در درازنای زمانه ها

از: برگنامه فانوس هنر

احمد یاسین فرخاری

پیشگفتار

زبان و ادبیات دری در درازنای زمانه ها ، حوادث متعددی را پشت سر گذاشته و پذیرشگر تغییرات و تحولات بیشماری گردیده است . سیر حرکت این زبان ، جاده هموار و صیقلی را طی ننموده ؛ بلکه همواره در تغییری و نوسان بوده است .

تاریخ بیانگر آنست ، که در طول قرون و سده های متمادی ، اشکال و شیوه های متودیک آن گاهی دستخوش حوادث ناگوار و زمانی پذیرشگر تحولات عمیق و دستاوردهای بزرگی بوده است ، که بی شبه این تغییرپذیری ، اسباب تکامل و شگوفایی بیشتر آن را فراهم آوری نموده و تحولات مؤثر را اساس گذاشته است ، که تأثیر نیرومند آن را بر پیکره ادبیات غنامند امروزی ما به وضاحت میتوانیم مشاهده نماییم .

این زبان در بحبوحه این همه گیر و دارها و سیر حوادثی که در میان آن قد برافراشته ، گاه از چهره ظریف طبیعت وصف نموده و زمانی سیمای خشن زندگی انسان را به تصویرگری گرفته است . گاهی هماهنگ و موافق با چرخش زمانه به حرکت درآمده و زمانی هم سربه طغیان زده و عصیان پیشه نموده است و تازیانه وار بر تارک نابرابریهای اجتماعی ، ظلم ، استبداد ، فساد و . . . به کوبیده پرداخته و سرانجام از میان این همه توفانهای هولناک مردانه قامت افراشته و تا امروز به حیات خویش ادامه داده است . (برای کسب معلومات بیشتر رجوع کنید به مقالهء - تأثیر زبان

تعداد صفحات: ۲ از ۱۷

افغان جرمن آنلاين شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید

maqalat@afghan-german.de

و ادبيات دری بر زبان و ادبیات عربی - از همین نویسنده ، که در پایان همین صفحه درج است .) این که این زبان شیوا از کجا سرچشمه گرفته و چه راههایی را طی نموده ، تا به صورت کنونی درآمده ، ایجاب بحثهای طولی و نوشته های بیشماري را مینماید ؛ تاراهی به کنه مطلب گشوده گردد .

به هر حال ؛ قبل بر آن که نخستین مهد و پرورشگاه اصلی این زبان را بجوییم و پژوهش پیرامون سیر تحولي و تکاملي آن را فراهم آوریم ، بهتر است نخست پیرامون خانواده های لسانی سخن آوریم و سپس نگرشی کوتاه در مورد قدیمترین زبانهای مورد استفاده در سرزمین ما داشته باشیم ؛ تا از يك جهت ارتباطات آن را با سایر دسته ها نگرسته باشیم و از سوي دیگر نخستین مهد اصلی این زبان بر ما هویدا گردد .

زبانهای هندواروپایی :

زبانهای هندواروپایی ، به مجموعه زبانهایی گفته میشود که دارای ریشه مشترك بوده و دامنه آن از نیمقاره هند تا قاره آمریکا گسترده میباشد .

پیرامون نخستین پرورشگاه زبانهای هندواروپایی ، عقاید و آرای مختلفی وجود دارد ؛ ولی بیشتر دانشمندان ، سرزمینهای بین سردریا و آمودریا را مهد نخستین آن میدانند . که گویندگان آن ، نخست از مناطق متذکره برخاسته ، از راه جنوب اورال و شمال بحیره خزر به سمت خاور رهسپار شدند و برخی دیگر از شمال اکسوس (رود آمو) به طرف جنوب اختیار مهاجرت نمودند .

میان زبانهای هندواروپایی ؛ مانند : لاتین ، سانسکریت و . . . مشابهت‌هایی وجود دارد ، که این تشابهات نه تنها در عرصه همگونی واژه ها ؛ بل از دیدگاه دستوری نیز همانندی‌هایی را دارا میباشد . تشابه دستوری این زبانها را نخستین بار در سال (۱۸۷۶ - م) گرامر مقایسوي به اثبات کشانیده و وانمود ساخت . این امر مبین آنست که روزگاري گویندگان این زبانها باهم زندگانی مشترك داشته اند و در آغاز از زبان مشتركی استفاده مینمودند . که آن زبان را به نام زبان مادر و اصطلاحاً (هند و اروپایی) مینامند . سپس به مرور زمان زبانها ، گویشها و لهجات متعدد دیگری از آن زبان اصلی زاده شده و گویندگانی را برای خویشتن فراهم آورده است . چنانچه قبلاً مندرک شدیم ، نه تنها میان واژه های این زبانها مشابهت هایی به مشاهده میرسد ؛ بل در ترکیب دستوری آنها نیز همگونی هایی هویدا است ، که علت اساسی و بنیادین این تشابهات را دانشمندان ، منوط به روابط تجارتي ، آیینی ، همسایگی ، مهاجرتها و برخی عوامل دیگر میدانند .

زبانهای باستانی سرزمین ما نیز از مشتقات همین هند و اروپایی بوده است ، که دارای شاخه ها و فرعیات بیشماري بوده و مشهودترین آنها باختری باستان ، اوستایی و پهلوي خراسانی میباشد .

ناگفته نباید گذاشت ، که از جمله شش شاخه اصلی زبان مادر ، دوشاخه آن (ارمنی و آلبانی) زایشی نداشته و از خود زبان دیگری را تولد ننموده اند .

زبانهای هندوآریایی :

در میان سایر دسته های زبانهای هند و اروپایی ، به دسته برجسته دیگری برمیخوریم که متون ادبی معتبر و غنای فرهنگی بیشتری را نسبت به سایر دسته های دیگر داراست . و این همان دسته زبانهای است که به نام (هندوآریایی) موسوم است .

در مورد محل نشأت و تطور این دسته از زبانها معمولاً دانشمندان این عرصه را عقیده برانست که ، در حوالی سده های چهارده یا پانزده قبل از میلاد ، در محدوده فارس و سغدیان ، تا سرزمینهای پنجاب ، که ساحة پهناوري را احاطه نموده بود ، و افغانستان امروزي حیثیت مرکزیت آن را به خود گرفته بود ، رواج داشت و گویندگانی را با آن سروکار بود .

احتمالاً این زبانها در آغوش دشتها ، کوهها و کوهپایه های مناطق شمالی و شمالشرقي افغانستان زاده شده و پرورش یافته است ؛ زیرا مسکن اصلی قبایل آریایی همین مناطق بوده و بیشترین آنها در (آریانا و یجه) تا مناطق باختری آن سرزمین امرار حیات مینمودند .

از آنجایی که زندگی باهمی عامل پیدایش زبان مشترك میشود ، بدین جهت میتوان تخمین زد که زادگاه اصلی این دسته زبانها ، دوکناره (اکسوس) یا آریانای شمالی باشد ، و دامنه این کانون تا سلاسل هندوکش نیز رسیده باشد . چنانچه بقایایی از لهجات کلاسیک آن تا همین اکنون در کوهپایه های حصص شمالی افغانستان هویداست . دانشمندان امروزی ، زبان آریایی را به دوبخش تقسیم نموده اند : ۱ - هندی مشترك ؛ ۲ - ایرانی مشترك - که هر دویشان دوره های نخستین ادبی خود را در مهد مناطق شمالی افغانستان سپری نموده و سپس به هند و ایران رسیده اند .

قریمترین شاخه های متقابل آنها ، سانسکریت ویدی و زبان اوستایی میباشد ، که پس از پژوهشهای دوامدار ، دانشمندان به این نتیجه رسیده اند ، که مبدأ خانواده زبانهایی هندوآریایی ، سانسکریت ویدی و زبان اوستایی میباشد .
زبانها و ادبیات در افغانستان قدیم

تاریخ زبانها و ادبیات در سرزمین باستانی ما ، به دوره های ماقبل المیلاد تعلق میگیرد . و از آن هنگام بدینسو پیوسته در جهت تغییر تکاملی گام برداشته و تحولات سازنده را باخود همراه داشته است .

در اثر پژوهشهای دانشمندان عرصه زبانشناسی ، حقایق هیوا گردیده و تاریخ ادبیات درخشان کشور مارا آذین بسته ، که همه این واقعیتهای تثبیت هویت ریشه و نخستین جوانه های زبانهای زنده کنونی را مینماید . همچنانکه در آن هنگام ملیتهای ساکن این مرزوبوم از نظر تمدن ، فرهنگ ، ادبیات و . . . سرآمد دیگران به شمار میامدند ، به همان پیمانه در ایجاد و گسترش (زبان مادر) نقش مهمی را ایفا کرده اند .

صرف نظر از شاخصهای قدمت لسانی و فرهنگی دیگر ، درین مبحث بیشتر عطف توجه ما جانب زبانهایی است که تثبیت هویت باستانی و تاریخی آن به گونه علمی و بارز صورت گرفته و در بنیانگذاری زبان دری اثرات بارزی را انعکاس بخشیده است .

در افغانستان قدیم بر علاوه زبانها و گویشهای متعدد دیگر – که هر یک به نوبه خویش درخور ارزشمندی ویژه یی بوده – میتوان از زبان (پرتوی) یا پهلوی نام برد . این زبان دارای شاخصهای برجسته لغوی بوده و در بنیانگذاری و پرورش زبان دری کنونی رول عمده یی را بازیگر شده است . بدین ملحوظ لازم است ، روی واژه (پرتوی) سخنی چند گفته آید :

(پرتوی) واژه یی است ، که توسط (ی) نسبتی به (پرتوه = پرسوه) نسبت داده شده است . (پرتوه) از قبایل آریایی باختریست که میان حوزه هریرود و سواحل جنوبی بحیره خزر - که در آن هنگام یکی از ایالات شمالغربی آریانا به شمار میرفت - طرح سلطنت ریختند . مؤسس این سلاله (ارساس) نام داشت و از اهل بلخ بود . مرکز سلطنت این قبایل (پارتیا) و یا به قول عربها (برثیه) نامیده میشد .

علاوه ازینها سلاطین دیگری نیز از همین نژاد در حوزه های سیستان و ارغنداب حکمروایی داشتند که به نام (پهلوا) یاد میشدند .

در مورد این که زبان (پرتوی) را چرا (پهلوی) نیز میگویند ، عده یی به این عقیده اند که اصلاً این زبان به واژه (پهلوا) نسبت داده شده است و از آن جهت با افزایش (ی) نسبتی در آخر واژه و حذف الف ، باید (پهلوی) اش خواند . گروه دیگری بدین باور اند که در نخست این واژه به اسم آن قبیله ، یعنی قبیله (پرتوه = پرسوه) نسبت داده شده ؛ ولی به مرور ایام و ثقلت تلفظ ، برخی از حروف تغییر یافته و در فرجام (پهلوی) شده است . چنانچه نام یکی از ولایات شمال افغانستان ، در اصل (کهن دژ) - به معنای قلعه قدیمی - بوده ؛ ولی عامل گذشت زمان و ثقلت تلفظ باعث شده ، که ما امروز آن را به نام (کندز) یا (قندز) و حتی طبق نوشته برخی کمسوادان (قندوس) ببینیم و یا بنامیم .

به هر حال ؛ پهلوی به دو دسته تقسیم میشود :

پهلوی پارتی (خراسانی)

پهلوی ساسانی (فارس)

هرچند این دو زبان مربوط به دو عصر ، دوحمل و دو منشأ مختلف میباشد؛ مگر از آنجایی که آگاهی از تطور ادبی این زبانها و اختلاف ریشه یی شان ، مارا در پژوهش مان - پیرامون منشأ زبان دری و زمان پیدایش آن - یاری میرساند ، مطالعه هردوی آن خالی از سود نیست ، که اینک هر یک را به گونه کوتاه مورد بحث قرار میدهم .

پهلوی پارتی (خراسانی) :

پهلوی پارتی یا (پرتوی) اساساً زبان مردم افغانستان قدیم بوده و ارتباط جذری آن با زند یا اوستایی باختری میباشد . این زبان از قرن سوم قبل از میلاد تا قرن سوم مسیحی در صفحات شمالغربی و غربی افغانستان مورد استفاده و وسیله افهام و تفهیم مردمان آن عصر قرار داشته است .

در همین زمانی که این زبان مورد استفاده بوده ، در جنوب سلاسل هندوکش زبان دیگری به نام (پراگریت گندهاری) با رسم الخط (خروشتی) وسیله تکلم و افاده بوده ، که این دو زبان دست به دست هم داده ، علیه زبان یونانی به مجادله برخاستند . پس از ورود اسکاییها ، تخار ها و کوشانیها ، زبانهای مذکور با هم آمیخته و از اثر آمیزش آنها با پرتوی ، زبان سغدی به عرصه وجود آمد .

پس از تغییر مرکز سلطنتی پارتها از خراسان غربی به غرب ایران ، زبان پرتوی راه نفوذی برای خویش گشوده و در حوزه های شمالی و مرکزی ایران تقریباً عمومیت حاصل نمود . ازین زبان ، آثار زیادی برجا مانده که از جمله ،

برجسته ترين آن (اياتگازريران) يا (يادگار زيرير) نام دارد و بهترين معرف فعاليتهاي ادبي و افكار حماسي سرزمين ما ميباشد .

اين اثر در قرن ششم ميلادي از صيغه اصلي خویش برگردانده شده و صورت پهلوي ساساني به آن داده شده است . از همين جهت تا همين اواخر تصور ميرفت ، که اين اثر يك رساله منثور است ؛ مگر پس از تحقيقات و پژوهشها و کاوشهاي ژرف و دامنه دار ، در فرجام (بنونيست) - زبانشناس فرانسوي - به اثبات رسانيد که اين اثر در اصل منثور نه ؛ بلکه منظوم بوده و قدامت تاريخي آن به سه قرن قبل از ميلاد ميرسد که بعد ها - در قرن ششم مسيحي - آن را به پهلوي ساساني برگردان نموده اند ، که با پيرايه ساساني شکل نخستين خود را از دست داده و در اثر تداخل و تناقص واژه ها ، ابیات هفت هجايي آن شکل نثر را به خود اختيار نموده است .

موضوع اين اثر منظوم حماسي ، جنگهاي گشتاسبه (پادشاه کاي بلخي) و برادرش (زيرير) است با ارجاسپ توراني خيوني ، که ميخواستند دودمان سلطنت بلخي را از قبول آيين اوستايي منصرف سازند . در نتيجه جنگي سخت ميان طرفين در گرفت و گشتاسب و طرفدارانش بر دشمن غلبه حاصل نمودند . و بالاخر بايد گفت ، که (اياتگازريران) - با مایه پرثوي و پيرايه پهلوي ساساني - و گشتاسبنامه دقيق بلخي ، دو اثری اند که چهره اصیل و کهن زبان دري را از دل تاريخ بيرون آورده و به مامعرفي ميدارند .

پهلوي ساساني :

در گذشته هاي نه چندان دور ، واژه (پهلوي) به زبان و ادبيات ساساني اطلاق ميشد ؛ مگر پس از کشف آثاري که از خرابه هاي شهر (تورفان) بدست آمد ، اين حقيقت مابه گرفت که پهلوي از همان ريشه پرثوي - که زبان قبایل (پرثوه) بود - به ميان آمده و با زبان زند يا اوستا وابستگي دارد ، در حالي که پهلوي ساساني لهجه بي از فرس قديم هخامنشي ميباشد و چنانچه قبلا گفتيم ، زادگاه اصلي آن سرزمين پارس است .

روي اين اساس ، ديگر واژه (پهلوي) منحصرأ به زبان و ادبيات ساساني تعلق نگرفته و زبانشناسان ، اين واژه را به زبان اصلي آن نسبت داده ، زبان ساسانيها را محض (پارسيك) ناميدند .

اين زبان (پارسيك) از ديدگاه تاريخي متعلق به سه قرن بعد از ميلاد مسيح است . يعني نخستين جوانه هاي آن سه قرن پس از ميلاد ، از ريشه فرس باستاني هخامنشي مبدأ گرفته و در سرزمين پارس به باروري پرداخته است . اين روند تا سده هفتم هجري به راه خویش ادامه داده و بالاخره در اثر ناتوانيهاي لغوي - که دانشمندان يکي از جمله اين ناتوانيها را نارسايي الفبائي آن دانسته اند - راه انحطاط در پيش گرفت .

چنانکه از مبدأ جغرافيايي و روابط ريشه بي اين زبان با فرس قديم هخامنشي هويدا ميگردد ، اصلاً اين زبان متعلق به سرزمين ايران ميباشد و زادگاه و پرورشگاه اصلي آن نيز همان سرزمين باستاني ايران است ، که در درازاي دوران حکمروايي چهار صد ساله ساسانيان در آن خطه پرورش يافته و تکامل پذير شده است .

و اما آثاري که از آن زبان برجا مانده و به ما رسیده :

دستيايي به آثار پهلوي ساساني که در عصر خود ساسانيها به ميان آمده باشد خيلي دشوار است ؛ زيرا به جز از چند پارچه سنگنوشته و تدوين مجدد اوستا - که آن هم دست خورده و خساره کشيده - چيز ديگري در دسترس قرار ندارد . کتبي که به پهلوي ساساني تحرير يافته و امروز به صورت اصلي ويا هم به صورت ترجمه عربي يا فارسي به ما رسیده به صورت عموم بعد از دور حکومت ساسانيها بوده و مربوط به آغاز دوره هاي اسلامي به شمار مي آيد ، که اين روند تا قرن ششم هجري راه ادامه را در پيش گرفته است .

بيشترين موضوعات اين آثار يا مذهبي يا تاريخي ويا هم در بر گيرنده پند ها و اندرز هاست که اکثر اين آثار توسط ابن مقفع و ديگران به زبان عربي برگردانده شده است . علاوه اوستا را نيز مطابق اساسات پهلوي ساساني برگردان و تدوين کردند که در اثر ترجمه مانند (اياتگازريران) تغييراتي را پذير شده است .

نفوذ ساحوي و تأثيرات متقابل پهلويها

پس از آنکه مرکز سلطنتي پارتها از خراسان عربي به غرب فلات ايران انتقال يافت ، زبان پرثوي آهسته آهسته در ميان مردم راه نفوذ براي خویش گشوده و در اندک زماني در صفحات مرکزي و شمالي ايران انتشار يافت ؛ ولي از آنجايي که پارتها در اوایل و هله يوناني مآب بودند و در مورد گسترش اين زبان چندان توجهي به عمل نميآوردند ، اين زبان آنقدرها که لازم بود نتوانست تعميم حاصل نمايد ، تا آن که سياست پارتها دچار دگرگوني شد و من حيث زبان رسمي در کانون زبانهاي آن خطه مورد پذيرش قرار گرفت و به آن صيغه رسميت داده شد . البته لازم به تذکر است که زبان پرثوي در مناطق شمالگربي و عربي افغانستان - پس از جدا شدن دودمان پهلوي از پارتهاي عربي و تشکيل سلطنت مستقل آنها در حوزه هيرمند و ارغنداب و به دست آوردن نفوذ سياسي بيشتري در کابلستان ، زابلستان و سند - همچنان مسير خویش را ميبيمود .

چنانچه در مباحث گذشته یاد آور شدیم ، در طول قرنهای اول و دوم قبل المیلاد و قرن اول مسیحی ، در اثر ورود لهجات و زبانهای ؛ چون : اسکایی ، تخاری و کوشانی و آمیزش آنها با پرتوی ، زبان سغدی به وجود آمد ، که در عین زمان با آمدن نسطوریها به سرزمین ما ، رسم الخط سریانی نیز به این سامان راه یافت ، و آیین مانی – که ساسانیان مزدکی آن را در سرزمین خویش مجال نمیدادند – قلمرو افغانستان کنونی را مرکز فعالیتها و خویش قرار داد و ازینجا به ماوراءالنهر و ترکستان چین رسید و درین مرحله زبان پهلوی و سغدی به یاری هم وارد دوره فعال ادبی و مذهبی خویش شدند .

خط پهلوی با آن که نقیضی در طرز ادای تلفظ واژه ها داشت ، در مجاورت رسم الخط سریانی – که بهترین نمونه رسم الخط آن روزگار را داشت – به ابتکار (مانی) صاحب خط (سطرنجیلی) شد . و بیشترین کشفیاتی که پیرامون پهلوی پارتی – به ویژه از آثار به دست آمده از خرابه های شهر تورفان – صورت گرفته ، به یاری این رسم الخط به تحقق رسیده است .

پس از انقراض دولت کوشانی و استیلا ساسانیان در سرزمین ما ، پهلوی ساسانی نیز درین خطه به انتشار آغازیده و تا حدودی در صفحات شمالی و غربی افغانستان کنونی منتشر شد ، که ساحه نفوذ و انتشار آن در سیستان بیشتر و طولانی تر از مناطق دیگر بود .

اگرچه جنگهای یفتلیها و ساسانیها درین عصر باعث تضعیف نفوذ سیاسی و اداری ساسانی شد ؛ مگر از جهت دیگر شرایطی را فراهم آورد ، تا پهلوی ساسانی از مناطق متذکره ، انتقال یافته و در حصص مرکزی افغانستان کنونی و حتی در جنوب سلسله جبال هندوکش ، رحل اقامت افکنده و به حیات خویش ادامه دهد .

پس از آن که رسم الخط خروشتی – در اواخر قرن پنجم – از میان رفت ، درست در همین هنگام رسم الخط پهلوی وارد صحنه شده ، خاصاً روی مسکوکات یفتلیها جاگزین شد . در قدم نخست مسکوکات یفتلی را میتوان بهترین شاهد اوضاع ادبی در قرن پنجم به شمار آورد ؛ چه به استناد شهادت این مسکوکات ، نکته دیگری نیز به اثبات میرسد ، که درین دور رسم الخط برهمی ، سانسکریت و زبان و رسم الخط پهلوی همه موازی هم متداول بوده اند .

برای دیدن نمونه بی از مسکوکات یفتلیها به [اینجا](#) کلیک کنید .

به گواهی مسکوکات یفتلیها ، به نکته قابل توجه دیگری نیز میتوان پی برد ، که زبان سغدی در دور یفتلیها در مناطق شمالی هندوکش منتشر و متداول بوده ، که در اثر آمیزش افکار ادبی افغانستان – در قرن پنجم – با ساسانیهای فارس و گویتاهای هند ، شرایطی پدید آمده که از طرف شرق ، رسم الخط برهمی سانسکریت ، از جانب غرب زبان و رسم الخط پهلوی ساسانی و از سوی شمال (حوزه آمودریا) زبان سغدی داخل سرزمین ما شده و تدریجاً به گسترش دامنه های خویش پرداخته اند .

به هر صورت ؛ پس از یفتلیها – در دوره زمامداری رتیبیلشاهان کابلی و کوشانو یفتلی – دریک روی مسکوکات ، پراگریت گندهاری با رسم الخط برهمی سانسکریت (دیواناگاری) نقش است و در روی دیگر آن رسم الخط پهلوی به نظر میرسد ، که این روش در خلال قرون سوم و چهارم هجری – معاصر صفاریان و آغاز دور غزنویان در کابلستان – ادامه یافته است .

رسم الخط پهلوی بیشتر روی مهرها و نگینه ها عمومیت داشته تاروی مسکوکات ، و در شهرهای حوزه هیرمند و سیستان افغانی ، در طول قرنهای سوم و چهارم هجری هم این خط روی مهرها ، نگینه ها و انگشترها حکاکی میشده است .

و اما آمیزشهای ادبی میان پهلوی پارتی و پهلوی ساسانی :

درین هیچ جای شك و شبه وجود ندارد ، که میان پهلوی پارتی و پهلوی ساسانی ، آمیزشها و تداخلاتی صورت گرفته و هرکدام به نوبه خود چیزی از یکدیگر به عاریت گرفته و یا داده اند . این نکته در خلال پژوهشهای گسترده و دامنه دار زیانشناسان به اثبات رسیده و آثار به دست آمده درین عرصه به وضاحت گواهی داده است ؛ اما باید علاوه نمود که بیشترین اثرگذاری از طرف پهلوی پارتی بر پهلوی ساسانی صورت گرفته ؛ چه این زبان دارای قدامت بیشتر و تسلط سیاسی بیشتر بوده . به همینگونه بیشترین عاریت گیریها مربوط میشود به پهلوی ساسانی ، که آن به نوبه خود از پهلوی پارتی اخذ نموده و مورد استفاده قرار داده است . برعلاوه آن که بسیاری از واژه ها از پهلوی پارتی به پهلوی ساسانی راه یافته ، به همینگونه اصطلاحات خاص ، اسما ، افعال و . . . زیادی نیز به پهلوی ساسانی راه گشوده و در ساعات گوناگونی به ویژه در محاورات روزمره مورد استعمال قرار گرفته است . شاهد این مدعا ما

سخن استاد (کریستن سن) - پژوهشگر شهیر - است که در کتاب خویش به نام (ایران در عصر ساسانیان) چنین مینویسد :

((يك عده زياد كلمات - كه به حيات مذهبي ، سياسي و اجتماعي ارتباط دارد - اعم از اسماي اسلحه و وسايل نقلیه و اصطلاحات طبي و محاوره هاي معمولي روزمره ، حتي بعضي افعال عادي كه در پهلوئي ساساني و در زبان فارسي مروج است ، شكل پهلوئي پارتي خود را محافظه كرده است و بعضي بي انتظاميها كه در تلفظ بعضي كلمات فارسي ديده ميشود ، نتيجه نفوذ صوتي لهجه شمالي بر لهجه جنوب غربي است .))

به هر صورت ؛ پهلوئي پارتي چون قدامت بيشتري داشته و نسبت به پهلوئي ساساني دوره تكاملي خود را زودتر طي نموده و از جهتي هم از دیدگاه سياسي و مدني مسلط تر بوده ، لذا توانسته است تأثیرات بيشتري را بر پهلوئي ساساني اعمال نماید .



رسم الخط پهلوئي :

از خلال آثاري كه از پهلوئي باقي مانده و به دسترس دانشمندان قرار گرفته ، چنين نتيجه به دست ميآيد كه رسم الخط پهلوئي پارتي و پهلوئي ساساني مانند رسم الخط خروشتي ، برهمي ، ديوانا گاري و ميخي مأخوذ از رسم الخط آرامي ميباشد ؛ ولي همانگونه كه ميان هر دو پهلوئي تفاوتهاي وجود دارد ، ميان رسم الخط آنها نيز ناهمگونيهاي قابل ملاحظه است .

پارتهها در نخست ، چون تحت تأثير يونانيان و زبان ايشان قرار داشتند ، در مورد رسم الخط پهلوئي چندان واقعي نميگذاشتند و در قسمت ترويج و انكشاف آن آنقدر ها علاقه نداشته در عوض ، رسم الخط يوناني را رسميت داده بودند . آثار رسم الخط پهلوئي پارتي جز در برخي از سنگنوشته ها كمتر به يادگار مانده ، كه آثار مذكور - به ويژه مسكوكات به دست آمده از ايشان ، عدم علاقمندي آنها را در مورد اين نكته تجسم ميبخشد ؛ ولي به تدريج و آهسته آهسته رسم الخط پهلوئي پارتي جايي براي خويش فراهم آورده و بالاخره جاگزين خط يوناني شد . هر چند در اوایل ميان رسم الخط پهلوئي و آرامي چندان تفاوتی به نظر نمی رسید ؛ مگر بعد ها (با مرور زمان) رسم الخط پهلوئي شكل خود را تغيير داده و به كلي از آرامي جدا و متفاوت شد . رسم الخط پهلوئي ساساني خيلي ساده تر از پهلوئي پارتي بود ، و داراي بيست و پنج حرف بود . اين ۲۵ حرف همه حروف اول (صدا دار) و كانسوننت (بيصدا) را شامل بوده و به دو شكل گسسته و پيوسته به نوشتار در ميآمد ، كه حروف گسسته براي كندنگاري روي سنگنوشته ها و حروف متصل براي نوشته هاي عادي روزمره مورد استفاده قرار ميگرفت .

رسم الخط پهلوئي ساساني پس از سقوط كوشانيهاي بزرگ و به قدرت رسيدن ساسانيها در افغانستان : يعني در اواخر قرن سوم مسيحي به سرزمين افغانستان راه بسط و توسعه گشود و انتشار حاصل نمود ، كه اين انتشار از آغاز دور اسلامي تا عهد معاصر صفاريان ادامه داشت و برهمنشاهان ، كيداريها ، يفتليها و كوشانويفتليها در ضرب سكه هاي خويش از اين رسم الخط استمداد ميگستند .

زبانهاي اسكايي ، تخاري و سغدي :

همانگونه كه پراگريت ، در جنوب سلسله جبال هندوكش ، از زبان ويدي سرچشمه گرفته و بعداً در دوره يونانوباخترتي و كوشانيها - نظر به گواهي مسكوكات و كتيبه ها - درين مناطق عموميت حاصل نمود ؛ در صفحات

شمال نیزشاخه هاي ديگري از زبان زند يا اوستايي سرچشمه گرفته وبر جاماند ، که برخي از لهجات آن را ميتوان اکنون در پامير سراغ نمود . واين همان زبان پهلوي پارتي يا پرتوي است ، که در مناطق شمالي سرزمين ما کسب ترقي نموده وبه اوج خود رسيد .

چنانکه در مباحث گذشته گفتيم ، اين زبان پس از انحطاط مرکز سلطنتي پارتهها راه بسط وتوسعه به جانب ايران گشود و درانجا رحل اقامت افکند؛ ولي موجوديت اصلي اين زبان در مناطق متذکره ازميان نرفت ونه تنها در دور کوشانيان ؛ بلکه معاصر ساسانيان هم در خراسان مورد استفاده قرار داشت .

پديده جديدي که با آمدن قبائل سיתי (ازي يي ، پارتيزاني ، تخاري و ساکاري) در حدود دو قرن قبل از ميلاد وارد سرزمين افغانستان شد ، زبانهاي اين قبائل است ، که با گام نهادن ايشان درين مناطق در برخي از حصص کشور انتشار يافت . البته زبان اين قبائل را در جهان ادبيات به نام (اسکايي) و (تخاري) ميشناسند . نظر به کاوشهاي که دانشمندان عرصه زبانشناسي پيرامون اين زبان انجام داده اند ، به اين نتيجه دست يازيده اند که زبان تخاري مربوط به قسمتي از قبائل سיתי من جمله کوشانيهاست ، که در نخست آن را (ايراني شرقي) يا (آريايي شمالي) ميخواندند ، تا بالاخره همان نام اصلي خويش (تخاري) مسمي گرديد . واين زبان جزبي از شاخه زبانهاي هند و اروپايي به شمار ميآيد ؛ مگر زبان اسکايي را که بقايي لهجات آن را در ميان لهجات پامير کنوني سراغ ميدهند ، جزء شاخه شرقي زبانهاي ايراني ميدانند .

واما زبان سغدي :

اين زبان محتملادر اثر آميزش لهجات تخاري واسکايي با پهلوي پارتي (پرتوي) در حوزه اکسوس پا به عرصه وجود گذاشته ودر دو کنار رود آمو ، سغديان وباختر انتشار پذيرفته است . نظربه قول استاد (کريستن سن) اين زبان پس از قرن دوم ميلادي تا چندين قرن ديگر من حيث زبان اصلي مناطق آسياي مرکزي به حيات خويش ادامه داد . بودايان ، مانويان ونسپوريان باختر تا هنگام اختراع رسم الخط (سطرنجيلي) – که آن را (ماني) به رويت رسم الخط سرياني در حوالي قرن سوم اختراع نمود - آثار زيادي بدان نوشتند واز اين به بعد آثاربيشمار ديگري به زبان سغدي با رسم الخط سطر نجيلي به نيشته در آمد ودر فرجام اين رسم الخط جديد مبدأ رسم الخط (ايغور) وقبائل ديگر مناطق آسياي مرکزي شد .

ياد آوري اين زبان (سغدي) در تاريخ ادبيات سرزمين ما اهميت قابل ملاحظه يي را دارا ميباشد ؛ زيرا اين يك امر واضح وآشکار است که زبان سغدي در بنيانگذاري زبان دري کنوني نقش مؤثري را ايفا نموده است ، چنانچه اکثريت علما را عقیده بر آنست که در اثرآمیزش پهلوي پارتي (پرتوي) با سغدي وتأثير لهجه هاي زند در تخارستان ، ماورالنهر وباختر ، زبان دري زاده شد که البته در بحثهاي بعدي پيرامون آن مشرحتن سخن خواهيم گفت .

زادگاه زبان دري وزمان پيدايش آن

قبل از آن که پيرامون زادگاه اصلي زبان دري بحث نماييم ، بجا خواهد بود تا پيرامون مملکت آرياناي قديم (افغانستان امروز) سخني چند آوريم ، تا در پرتو آن به صورت بهتر بتوانيم به هدف نایل آييم . مؤرخين يوناني خاکهاي ميان اکسوس (رود آمو) واندوس (دريائي سند) را که موطن اصلي قبائل آريايي بود ، به نام (آريانا) ياد نموده اند . پس از آمدن دين مقدس اسلام ، عربيها اين سرزمين را – که مرز شرقي امپراتوري اسلام بود - (خراسان) ميگفتند ، که معنای آن (جاياگاه طلوع خورشيد) است .

کتاب (حدودالعالم من المشرق الي المغرب) - که در سال (۳۷۲ هـ .) به رشتهء تحرير درآمده ومؤلف آن معلوم نيست - در صفحات (۵۵ و ۶۲) حدود خراسان را چنين توضيح ميدهد :

((سخن اندرناحيت خراسان وشهر هاي وي :

ناحيتييست که مشرق وي هندوستان است وجنوب وي بعضي از حدود خراسان (؟) وبيابان سند است ومغرب وي حدود هري وبعضي نواحي گرگانست وشمال وي حدود غرjestان ، گوزگانان ، طخارستان غور ورود جيحون است .))

آنگاه شهر هايي را که در خراسان موقعيت دارند ، چنين نام ميبرد :

((نشاپور ، سبزوار ، نسا ، طوس ، هري (هرات) ، پوشنگ (زنده جان) ، بادغيس ، سرخس ، غرجستان (هزاره جات) ، مرو رود ، مرو ، گوزگانان (ميمنه) بلخ ، طخارستان (قطغن) ، باميان ، غور ، بست ، طالقان ، خلم ، سمنگان ، بغلان ، سيستان ، زرنج (زرنج) ، فره (فراه) ، قرني ، کابل ، غزني ، زابلستان ، پروان وبديخشان .)) در کتاب (معجم البلدان) - که آن را (ياقوت الحموي) در اوایل قرن هفتم تأليف نموده - در مورد خراسان - نظربه قول (بلاذري) چنين نگاشته شده است :

((سرزمین خراسان به چهار بخش منقسم میگردد :

۱- ایرانشهر ، شامل شهر های نيسابور، قهستان ، طيستان ، هرات ، پوشنگ ، باذغيس و طوس .
۲- مروشاهجهان ، سرخس ، نسا ، ابيورد ، مرورود ، طالقان (تخار) خوارزم و آمل . که همه اينها در کنار رود آمو قرار دارند .

۳- شهر هایی که در ناحیه جنوبي رود آمو قرار دارند وفاصله حدودي میان آنها ومیان این رود (۸) فرسخ میباشد ، عبارت اند از : فاریاب ، جوزجان ، طخارستان علیا ، خست (خوست) ، اندرابه (اندراب) ، بامیان ، بغلان ، والج ، رستاق وبدخشان ، که شهر اخير الذکر مدخل به سرزمین تبت میباشد . واندراب عبورگاه به جانب کابل وترمز بوده در شرق بلخ موقعیت دارد . همچنان خلم ، طخارستان سفلي و سمنجان (سمنگان) در بخش سوم شامل اند .

۴- بخش چهارم آن در ماوراي رود (آمو) قرار دارد ، که عبارتند از : بخاري (بخارا) ، شاش ، طرار بند ، صغد (سغد) ، هوکس ، نسف ، رويستان ، اشروسته ، سنام ، قلعة المقنع ، فرغانه و سمرقند .))

کتاب مذکور در مورد وجه تسمیه (خراسان) چنین مینگارد :

((خُر اسم للشمس بالفارسية الدرية و آسان كأنه أصل الشيء و مکانه ، و قيل : معناه کُل سهلاً . لأن معني (خر) کُل و (آسان) سهل . و الله اعلم .))

یعني : خر (مخفف خورشید) - در زبان فارسي دري نام آفتاب است و آسان، یعنی اصل یا مکان شي . و گفته اند که معنای آن (آسان بخور) است ؛ زیرا خر (مخفف خور با حذف (ب) تأکید به معنای (بخور) است و آسان به معنای (سهل) (که مجموعاً میشود آسان بخور) مگر خداوند دانا تر است .

پس نظر به تذکر اسمای این شهرها که مؤلفین (حدود العالم ...) و (معجم البلدان) آن را در کتب خویش آورده اند ، میتوان به این نتیجه رسید که افغانستان امروز همان خراسان قدیم میباشد که بعداً در فرازاها و نشیبهای ایام و گیرودارزمانه ها چند شهری ازین شهرها به دست همسایگان افتاده است .

لازم به تذکر میتوان بود ، که دران هنگام یعنی در عهد ورود آیین اسلام درین سرزمین ، مجموع این مناطق را (خراسان) مینامیدند و نام (افغانستان) دران روزگار وجود نداشت ، که بعدها در زمان احمدشاه ابدالی این نام بالای این خطه گذارده شد ، و تاهنوز هم به همین نام مسمی میباشد . چنانچه سرانديپ را امروز (سربلانکا) ، پروس را (آلمان) و گول را (فرانسه) مینامند .

به هرحال ؛ در اثر تحقیقات و پژوهشهای دانشمندان این نکته به اثبات رسیده ، که خاکهای میان آمو وسند زادگاه و پرورشگاه زبانهای خانواده هندوآریایی بوده و زبانهای ویدی ، زند یا اوستایی ، پراگریت گندهاری ، سانسکریت کلاسیک ، پرتوی (پهلوی پارتي) ، سغدي ، اسکایی ، تخاري ، پهلوي ساساني و شاخه های دیگر غلچه یی پامیر و نورستانی - که هنوزم در دامان دره های سرسبز مناطق شمالشرقي افغانستان موجودیت خود را حفظ نموده اند - درین مناطق زاده شده و به مرور زمان به تکامل رسیده و یا با گذاشتن چند لهجه و شاخه ، خود مرده اند و از اختلاط شاخه های آنها با همدیگر ، زبانهای دیگری به عرصه وجود ظهور نموده است .

زبان دري - که تاریخی تقریباً دوهزارساله دارد - در همین زادگاه زبانهای دیگر خانواده هندوآریایی پا به عرصه وجود نهاده و درنخست ساکنین کابلستان ، زابلستان ، غزنین ، بدخشان ، نیمروز (سیستان افغانی) ، بلخ ، قطغن و هری آن را وسیله افهام وتفهم خویش قرار داده بودند ؛ چنانچه نمونه هایی از طرز تکلم دري خالص تا هم اکنون در برخی از ساحات مرکزی ، شمالی و غربی افغانستان معمول و مروج است . و از همین جاها بود که نخستین جوانه های زبان دري رویید ، به سیر تکاملی پرداخت و پس از مرور دوره های نوباوگی و فرازاها و نشیبهای گوناگون ، به حدی رشد کرد که در برابر بزرگترین تجاوز زبان عربي با پایمردی کامل ایستاد و در خود آن زبان تأثیرات ، تغییرات و تحولات بیشماری را وارد ساخت ، درحالی که زبان عربي قبل از رسیدن به این دیار، بسیاری از زبانهای پرتوی و مشهور آن زمان ، مانند زبانهای عبری ، قبطی و ... را از صفحه هستی نابود کرده بود ، و خوشبختانه امروز این زبان به درخت گشن شاخ و پربراری مبدل گردیده است .

به نقل از (ص . ۱۷) تاریخ ادبیات افغانستان ، تألیف محمد حیدر ژوبل، چنین مینگاریم :

((مبدأ جغرافیایی و روشن شدن وجود زبان پرتوی یا پهلوي خراساني و زبان سغدي و ظهور آثار ادبي این دو زبان و ثبوت قطعي نفوذ ادبي پرتوي بر پهلوي ساساني و ارتباط محکم ادبي زبان دري با پرتوي و سغدي و تشخیص لغات در دو زبان اخير الذکر و وجود زبان دري در افغانستان معاصر زبان پهلوي در ایران و باز تأثیر زبان اسکایی به

خصوص تخاري در زبان دري دلایلي است که منشأ زبان دري ، به زبانهاي پرتوي یا پهلوي خراساني و سغدي در بلخ ، تخارستان ، بخارا و سمرقند ارتباط حاصل میکند و بعد تخاري یا زبان کوشاني که زبان همین ناحیت هاست و با تأثیری که دراصل ساختمان سغدي وارد کرد ، درتشکل زبان دري مدخلیت و تأثیر مستقیم دارد .)) نظر به گواهي آثاري که از خرابه هاي شهر (تورفان) به دست آمده و تحت بررسی دانشمندان قرار گرفته است ، این نکته هوبدا میگردد که زبان دري مشابهت هاي تام بازبان سغدي و پرتوي داشته است . وجود واژه هاي دري در زبان سغدي میتواند دلیل محکمي باشد براي ارتباط عمیق ریشه يي زبان دري با سغدي و پرتوي یا پهلوي خراساني نه بابهلوي ساساني که لهجه يي از فرس قدیم است . بدین ترتیب زبانهاي سغدي و پرتوي که طی چندین قرن قبل از اسلام در ماوراء النهر ، تخارستان و . . . وجود داشته اند ، درتشکل زبان دري نقشي مهم داشته اند ، که البته زبان تخاري را نیز نمیتوان خارج ازین دایره تصور نمود .

همچنان مواقع جغرافیایی لهجات خالص دري ؛ مانند : هروي ، سکزي و زاوولي در افغانستان و ماوراءالنهر و تأثیرات زبانهاي اسکایی و تخاري که در سرزمین افغانستان مورد استفاده قرار میگرفته ، با تأثیراتی که میان سغدي و پهلوي ساساني درین خطه صورت پذیرفته ، هر کدام به نوبه خود تأثیری درتشکیل زبان دري داشته اند . از جانب دیگر زبان دري زبانی نیست که پس از نابودشدن پهلوي ساساني به میان آمده باشد ؛ بلکه هردو موازي هم يکي در فارس و دیگری در افغانستان پرورش یافته و در سیر زمانه هاي معین در قلمرو هاي یکدیگر نفوذ حاصل نموده و دامنه گسترش گشوده اند . همچنان نضج ، سلاست و رواني دري برپهلوي هوبدست . بادنظر داشت این موارد میتوان به این حقیقت پی برد که زبان دري يك و یکباره در عصر صفاریان و سامانیان به عرصه وجود ظهور ننموده است و اگر فرضاً ساسانیها زبان دري را مورد استفاده قرار داده باشند ، صرف من حیث زبان درباري و تشریفاتي از ان استمداد میجستند و در میان مردم معمول نبوده است .

این نکته را نیز باید به خاطر داشت که وقتی زبان دري و پهلوي ساساني در معرض هجوم زبان تازي (عربي) قرار گرفتند ، پهلوي پس از قرن سوم و چهارم همري در ایران به تدریج از ساحه نگارش برداشته شد و پس از قرن هفتم هجري از سراسر سرزمین ایران رخت سفر بریست ؛ ولي زبان دري – که تا قرن چهارم به افغانستان و ماوراءالنهر منحصر بود – رو به انکشاف گذاشت و در برابر زبان تازي به پرخاش برخاست و فراوان آثاري پرمایه و پایاي منثور و منظوم با این زبان پخته و سلیس به رشته نگارش درآمد ، درحالی که در طول این عصر در همه سرزمین ایران اثری وجود ندارد که گواهي ده نگارشگري آثار بدین زبان باشد .

قبلاً یاددهانی نمودیم که زبان دري زاده پهلوي ساساني نیست ؛ بل هردو زبان موازي هم در يك عصر در سرزمین مجاور مورد استفاده قرار داشتند . براي مدلل شدن این نکته ، عبارات و جملاتی را که از قول شاهنشاهان ساساني و بزرگان آن عهد و اوایل دوره اسلامي در کتب عربي نقل شده ، که بعضي به زبان پارسي دري و برخي دیگر به زبان پهلويست ، اقتباس مینماییم :

جاحظ در کتاب (المحاسن و الأضداد) مینویسد : ((وقع عبدالله بن طاهر : من سعي رعي ، ومن لزم المنام رأي الأحلام ، هذا المعني سرقة من توفيعات انوشروان . فإنه يقول: هرك روذ چرذ ، و هرك خسپذ خواب بیند .)) همچنان ابن قتیبه در (عيون الأخبار) از قول علي بن هشام چنین روایت میکند : ((در شهر مرو مردی بود که براي ما قصه هاي گریه آور نقل میکرد و مارا میگریانید . پس از آستین طنبوري برآورد و چنین میخواند : ابا این تیمار باید اندکی شادی . . .))

طبري از قول اسماعیل بن عامر – از سرداران خراسان که مروان بن محمد ، آخرین خلیفه اموي (۱۲۷ – ۱۳۲) ، را تعقیب کرد و در مصر به اورسید و مروان دران جنگ کشته شد – گوید : اسماعیل به خراسانیان گفت : ((دهیذ یا جوانکان !) و جاي دیگر هم از قول او آرد : ((یا أهل خراسان ، مردمان خانه بیابان هستید ، برخیزید !)) این عبارتها همه و همه موجودیت و موازي بودن زبان دري را با پهلوي ساساني دران عصر به اثبات میکشاند . از سوي دیگر قول عبدالله بن المقفع که آن را ابن الندیم در کتاب خویش مینویسد ، دال بر این نکته است . وي گوید : ((قال عبدالله بن المقفع : لغات الفارسية : الفهلوية و الدرية و الفارسية و الخوزية و السريانية . فأما الفهلوية فممنسوب الي فهلة : اسم يقع علي خمسة بلدان و هي اصفهان و الري و همدان و ماه نهاوند و انزليجان ؛ و اما الدرية فلغة مدن المدائن و بها كان يتكلم من بباب الملك و هي منسوبة الي حاضرة الباب و الغالب عليها من لغة اهل خراسان و المشرق لغة أهل بلخ ؛ و اما الفارسية فیتکلم بها الموأبذة و العلماء و أشباههم و هي لغة أهل فارس . . .))

يعني : عبدالله فرزند مقفع گفت : زبانهاي فارسي ، عبارتند از : پهلوي دري ، فارسي ، خوزي و سرياني . و پهلوي منسوب به (پهل) است و اين اسمي است که بر پنج شهر اطلاق ميشود ، و آن (پنج شهر) : اصفهان ، ري ، همدان ، ماه نهاوند و آذربايجان است . و اما دري زبان شهرهاي مدابن است و کساني بدان سخن ميگويند که در دربار شاه هستند و آن (دري) منسوب به مهربان دربار است . که از ميان زبانهاي مردم خراسان و مشرق ، زبان اهالي بلخ بران غالب است . و اما فارسي زبان موبدان ، دانشمندان و اشباه آنهاست ، که آن زبان اهالي فارس ميباشد . از خلال اين گفته ها به صراحت برميايد ، که زبان دري و زبان پهلوي دو زباني بوده اند که هر دو موازي هم موجوديت داشته اند نه آن که پس از نابود شدن پهلوي ، زبان فارسي دري به ميان آمده و زاده آن گفته شود ، که اين نکته را خود زبان پهلوي چنين تأييد مينمايد :

... درنامه پهلوي (خسرو کواتان اريتك وي) بند (۵۰) ، آمده :
انارگيل که اپاک شکرخورد ، په هيندوک انارگيل خوانند ، په پارسيک ، گوچ ي هيندوک خوانند .)) يعني : نارگيل را که با شکر ميخورند - ، به زبان هندي نارگيل خوانند و به پارسيک گوچ ي هيندوک نامند . بنا به مفاد اين عبارت ، پارسيک به زباني گفته ميشده ، که (گوچ ي- هيندوک) ازان زبان بوده و بدون شک اين مضاف و مضاف اليه پهلويست ، و پارسي آن (گوز هندي) است .

با اين همه دلايل و شواهد ، نهميتوان اشعار و سروده هاي شعرايي را که در اوایل عهد اسلامي سروده شده و اکنون قديمترين نمونه هاي آن را ما در دست داريم ، نادیده گرفت . هر چند اين اشعار مربوط به دوره هاي آغازين اسلام است و اثر مقدمتري نسبت به آن در دست نيست ؛ ولي براي اين نکته کافيست که گفته شود متانت ، ابهت ، برجستگي و پرميايگي اين آثار مابين اين رمز است ، که اين زبان در آغاز دور اسلامي به صورت يکبارگي به ميان نيامده ؛ بلکه سابقه چندين قرن داشته تا به اين سرحد پختگي ، لطافت و فصاحت رسیده است .

... اشعار گويندگاني ، مانند ابوشکور بلخي ، معاصر نوح بن نصر ساماني (۳۲۱- ۳۴۳) ، شهيد بلخي (متوفي ۳۲۵ ؟) ، رودکي سمرقندي (۳۲۹ - متوفي) ، کسايي مروزي (قرن چهارم) ، دقيق بلخي (متوفي در حدود ۳۶۷ - ۳۷۰) و حتي منظومه کبير فردوسي طوسي (شاهنامه) - که در سال (۴۰۰) تحت تجديد نظر قرار گرفته و تکميل شده است - همه به زبان فصيح ، استوار و شيواي پارسي دري گفته و نوشته شده است . در درازاي دو - سه قرن بعيد به نظر ميرسد ، زباني به اين مرحله استواري پختگي و بدین درجه از فصاحت و بلاغت برسد . بايد گفت که پايه و شالوده اين زبان ، قرن ها پيش از اسلام ريخته شده و بازبان پهلوي متوازياً پيش ميرفته است . با اين همه ، برخي تشابهات و همگونيهاي که در برخي از واژه ها يا ساختمانهاي ديگر زبانهاي دري و پهلوي به مشاهده ميرسد ، زاده عواملی چون روابط خانوادگي ، همعصر بودن و انتشارشان به قلمروهاي يکديگر ميباشد . و اما در مورد انتشار اين زبان به صفحات غربي زادگاه آن ، به قول استاد داکتر محمد معين - استاد دانشگاه تهران - استدلال مينماييم ، که در صفحات (۲۸ - ۲۹) برهان قاطع ، مينگارد :

((زبان پارسي نو [دري [نخستين بار در مشرق ايران اسلامي [خراسان] انتشار يافت ، چه زبان عامه مردم مغرب و شمال ايران در قرن هاي اول اسلامي ، پهلوي و لهجه هاي محلي نزديک بدان بوده ، و اشعاري هم که در جبال و آذربايجان و طبرستان و مغرب ايران گفته ميشد ، تا مدتي به زبان پهلوي يا طبري يا ديگر زبانهاي محلي بود ؛ لکن قديمترين اشعار پارسي که در خراسان و سيستان [نيمروز افغانستان کنوني] توسط گويندگاني مانند حنظله بادغيسي ، محمد بن وصيف سکزي ، بسام کردخارجي و ديگران سروده شده ، به زبان فصيح پارسي بود و سرود کرکوي بنا بر روايت تاريخ سيستان (خواه آن را ساخته دوره پيش از اسلام بدانيم يا ساخته دوره اسلامي) هم به زبان پارسي است ، نه به زبان پهلوي .))

از خلال گفته هاي بالا ، با در نظر داشت اسماي شهرهاي که مؤلفين (حدود العالم) و (معجم البلدان) آن را تذکر داده اند ، ميتوان به اين نتيجه رسيد که زادگاه اصلي و پرورشگاه نخستين زبان دري ، در قدم اول افغانستان قديم و سپس ماوراءالنهر ميباشد ، که مراحل ابتدائي خويش را در بطن قرون سوم و چهارم مسيحي يا تقريباً دو نيم قرن قبل از عهد اسلامي سپري نموده و در قرون اول و دوم هجري ، مرحله يي ميانه ، ميان سعدي و پهلوي خراساني داشت . سرانجام در اواخر دور سامانيان و اوایل دور غزنويان با برفتن سلاطين خراساني در مناطق ري ، اصفهان و گرگان راه نفوذی براي خويش در سرزمين ايران گشود و آهسته آهسته دامنه اين نفوذ و گسترش وسعت حاصل نموده ، نخست در قرن چهارم هجري ، من حيث زبان علمي و ادبي جانشين پهلوي ساساني شد .
علل از ميان رفتن پهلوي ساساني

قبلا متذکر شدیم که پهلوی ساسانی، همدوش با زبان دري در امتداد يك عصر به پیش میرفتند و شواهدی هم برین نکته گواه است، که شمه بی ازان را بازگو کردیم. همچنان گفتیم که زبان پهلوی ساسانی در طول حکمروایی چهارصد ساله ساسانیان، تکامل بیشتر و وسعت افزونتر یافت و آثار زیادی درین زبان به وجود آمد، که پاره بی ازین آثار اکنون در دسترس دانشمندان قرار داشته و در نتیجه تحقیقاتی که پیرامون آن صورت پذیرفته معلوم گردیده که زبان پهلوی ساسانی بنا بر بعضی عوامل، نخست در قرن چهارم هجری از ساحه کتابت و نگارش برداشته شد و پیکر نیمه جان آن تا قرن هفتم هجری به راه خویش ادامه داد، که تا آن زمان در برخی از مناطق غربی ایران و سیله افهام و تفهیم مردمان آن دیار بود و پس از آن زمان، دیگر از خاطره ها فراموش گردید و کسی را با آن سر و کاری نبود.

اما این که چرا زبان دري، تا امروز به راه خود ادامه داده و به بالاترین مدارج نضج و تکامل خویش راه یافته، در حالی که زبان پهلوی - با آن که روزگاری در سرزمین خراسان نیز راه نفوذی وسیع برای خویش گشوده بود - امروز وجود ندارد و مورد استفاده قرار نمیگیرد؟ سوالیست که جواب آن را در خلال مطالعه پاره بی از عوامل میتوان دریافت. و اینک آن عوامل را - به گونه مختصر - چنین مورد بحث قرار میدهم:

هنگامی که دین مقدس اسلام بر سر زمین ایران راه یافت، زبان رسمی و رایج آن خطه همانا پهلوی ساسانی بود. در عین حال در میان ترسایان آن دیار زبان سریانی متداول بود؛ ولی پس ازین که مردمان این کشور به آیین ملکوتی اسلام مشرف شدند، استفاده ازین زبان را - که زبان زردشتیان بود - امری مکروه میدانستند و بدان توجه نشان نمیدادند، تا اینکه رفته رفته این جریان دامنگیر همه مردمان شده و جز از برخی زردشتیان که تا آن ایام به آیین نیاکان خویش مانده بودند، بقیه همه مردم توسل به این زبان را ناپسند میخواندند. با لآخر به مرور ایام، زبان مذکور به نابودی محکوم شده و به باد فراموشی سپرده شد.

دو دیگر استیلاي عربیها درین سرزمین (ایران) میتواند دلیلی باشد برای نبود شدن پهلوی؛ چون که همه میدانیم، هرگاه سرزمینی تحت سیطره بیگانه قرار گیرد، ملت فاتح به گسترش زبان و فرهنگ خویش در قلمرو سرزمین مفتوح میبردازد. روی این اساس عربیها وقتی به ایران راه یافتند در گسترش زبان و ادبیات خویش گامهای وسیع برداشتند، که تداول زبان عربی من حیث زبان دینی، علمی و سیاسی در بنیان زبان پهلوی رخنه ایجاد نمود. و در اثر آن سیر طبیعی آن با سستی و کندی مواجه گردیده، در فرجام با همه داشته های ادبی و فرهنگی اش به گودال نیستی سوق داده شد.

به گفته استاد ابراهیم پور داؤود، دانشمند ایرانی:

((... آنچه را عرب درین سرزمین برانداخت و تباہ ساخت پس از چند قرن دیگر بدست مغول یکسر نابود گردید. درینجا باید بیفزاییم که گذشته از شکست ایران بدست تازیان که به ناچار درینگونه پیشامد های سخت سرمایه معنوی قومی از دست میرود - به ویژه اگر همورد پیروزمند خود به هیچ روی از تمدن بهره بی نداشته باشد و به تعصب شدید هم دچار باشد - سبب دیگری که از ذخیره هنگفت کتب پهلوی روزگار ساسانیان بی بهره مانده ایم، تغییر یافتن خط پهلویست به خط ملت فاتح...))

عامل دیگری را که دانشمندان پیرامون نبود شدن زبان مورد بحث دریافته اند، همانا نارسایی رسم الخط این زبان بوده است، که این را از جمله علل عمده به شمار آورده اند.

با تذکر گفته های پیشین، یاد آور میشویم: رسم الخط پهلوی - که از اصل (آرامی) سر چشمه گرفته بود - دارای (۲۵) حرف بود و عدم موجودیت برخی از سمبول های صوتی مهم، تطابق گفتار و نوشتار را به دشواری کشانیده بود. پس از آنکه زبان عربی، من حیث زبان سیاسی، دینی و علمی درین سرزمین تسلط یافت، از جهتی علاقه مزید مردم به دین جدید و زبان آن و از جهتی هم نارساییهای رسم الخط پهلوی دست به دست هم داده سبب بیرون رفت این رسم الخط را از دایره تداول فراهم آوردند، که نتیجتاً رسم الخط زبان تازی جای رسم الخط پهلوی را اشغال نمود و آن را از ساحه کار برد خارج ساخت. و بدیهیست که با مردن رسم الخط دیگر اثری بدین زبان نگارش نیافت و آنچه بجا مانده بود - جز ناچیزی که به ما رسیده - و آن هم علی قدر مرتبته، سخت ارزناک است - همه در کشاکش روزگار رهسپار دیار نیستی شد.

به جز از عوامل و عللی که برشمریم، عوامل دیگری نیز در نابودی زبان پهلوی دست دارند، که بر شماری همه آنها سخن را به درازا میکشاند و جهت اختصار کلام به همین قدر اکتفا مینماییم.

دري Dari



"The word Dari refers to the language that is popularly known as Persian. Dari is also called Farsi or Parsi. These different names have been synonymously in use throughout history and refer to the same one language. There are two theories regarding the origin of the word Dari. One states that the word Dari came from the word *Darbar* which means court, courts of kings. It argues that this language was the very respected and chosen language for communications at royal courts of kings. Thus it came to be known as the language of courts or *Darbari*. Later in time the word *Darbari* was shortened and evolved to Dari which still has the same meaning as *Darbari*. The second theory relates the origin of word Dari to the word *Dara* or valley. Many accomplished language researchers, admit that the language Dari or Farsi itself was born in Khorasan, a mountainous land where people live in numerous valleys (*Dara*). Therefore, the name Dari came to refer to the language spoken by people of the valleys (*Dara*) or in the valleys.

Dari or Farsi is a widely used language in Central Asia. It is the official language of Iran, Tajikistan and Afghanistan. Dari/Farsi is a branch of the Indo-Iranian (Indo-Aryan) languages, a subfamily of the Indo-European languages. There are three different phases in the development of Aryan languages: Old, Middle, and Modern. Old Dari/Farsi and the Avestan language represents the old stage of development and were spoken in ancient Bactria. The Avestan language is called Avestan because the sacred scriptures of Zoroastrianism, Avesta, were written in this old form. Avestan died out long before the advent of Islam and except for scriptural use not much has remained of it. Old Dari/Farsi, however, survived and there are many written records of old Dari, in cuneiform called *Maikhi*, in Khorasan. Old Dari was spoken until around the third century BC. It was a highly inflected language.

Middle Dari was spoken from 3rd century to 7th and is related to several other Central Asian tongues such as Sogdian, Chosmian and also Parthian languages. Parthian was the language of the Parthian Empire (Arsacid). Parthian, though left some influences on middle Dari, declined when the Sassanian power expanded. Middle Dari had a simpler grammar and was written in multivalent letters. Middle Dari declined after conquest of Arabs in the 7th century and much

of its rich literature was lost or destroyed by the Arabs. However, a lot of it was also translated into Arabic.

Modern Dari began to develop by 9th century. It is a continuation of the Khorasanian standard language which had considerable Parthian and Middle Dari elements. It has much simpler grammar than its ancestral forms. After the conquest of Arabs in 7th century, it is written in arabic script, with few modifications, and has absorbed a vast Arabic vocabulary.

Dari literature is one of the richest in the world and composed of the body of writings in Modern Dari. After the Arab conquest of 7th century Islam replaced Zoroastrianism and Arabic became the language of law, religion and culture in Khorasan. However with the rise of Samanids and political revival of Khorasan, Dari emerged as a literary medium and became the established literary form of Dari language. During the period of Samanids a new era of literary began. The ancient tradition of Khorasan and Islam merged together. Dari was especially instrumental in freeing Islam from an exclusive Arabic attachment and universalized Islam thus helping to preserve it.

Dari poetry had began sporadically in Khorasan in 9th century. The earliest main genres are the epic, *qasida* (Purpose poem), *masnavi* (long narrative poem), and *ghazal* (lyric). By 10th century Dari had become an important and melodious medium- as the remaining works of *Rudaki*, a versatile poet, indicate. He is regarded as the father of Dari poetry. After *Rudaki's* death the epic tradition, with its sources in Avesta and Middle Dari texts, began. The first epic poet was *Marvazi Samarqandi* who composed a *Shah Nameh* (Book of Kings) in 910. *Daqiqi Balkhi* another poet of tenth century wrote a better known *Shah Nameh* in 970. However, *Firdowsi Tusi* composed another *Shah Nameh* (1010) which became the very best known epic in Dari literature.

Qasida, another form of poetry, was also first written by *Rudaki*. Mostly *qasidas* are panegyrics, sometime elegiac, didactic and occasionally they deal with philosophical or biographical literature. The average length of *qasida* is between sixty and hundred lines and they are written in couplets. *Qasidas* that are more than two hundred lines are also frequently written. The earliest exponents of this form of poetry *Ansuri Balkhi*, *Asjadi*, and *Farrukhi* were the greatest poets of their time. Of many panegyrists in the history of Dari literature, *Anvari Balkhi* was regarded as the foremost. In philosophical *qasidas* *Naser-e Khosrow* was very well respected. *Omar Khayyan* was another poet of this era who is considered to be of astonishing originality.

During the Samanid era the foundation of Dari prose was also laid. Several pieces of literature demonstrated the suitability of Dari language for sacred texts. *Bal'ami*, one of the *vizier* (high government official) of *Mansur I Samanid*, published a translation of the annals of *Tabari*. Also, in the same time, a group of theologian, made a Dari copy of *Tabari's* commentary on the Quran. These works and works of similar nature produced a clear demonstration that Dari was very suitable for religious works. In fact these works brought to an end the absolute domination of Arabic language over religious literature. *Mansur I Samanid* also commissioned the pharmacopeia of *Abu Mansur Muvaffaq* of Herat, the first Dari book on medicine. An extensive technical vocabulary, applicable to philosophy and science were also coined with the patronage of Samanids.

Thirteen and fourteen century were also a period when great poets lived and it is often called the golden age of Dari poetry. In this period, three great poet, *Moulana Balkhi (Rumi)*, *Sadi* and *Hafiz* lived. They were excellent in a form o poetry called *ghazal*, a passionate mystical lyric form that is composed on a single rhyme. *Ghazals* were usually consists of five to fifteen

couplets and they could be of variety of meters. The first mystic *masnavi* is believed to be written by *Hakim Sanai* of Ghazna and is known as *Hadiqat al-Haqiqa* (The Enclosed Garden of Truth). He was followed by *Attar* and *Rumi*. Rumi's *Masnavi-e-Manavi* consists of six books that contain ۳۰,۰۰۰ couplets. Masnavi's basic theme is love and Rumi in this book, is concerned with problems bearing on the conduct, meaning and purpose of life and the longing of the human soul for union with God. The *Masnavi* of *Mawlana of Balkh* is considered to be the most profound and the greatest work of Dari literature, and perhaps of all the Islamic literature. The *Masnavi* is often called *Quran-e-Sani* meaning the second Quran. Every page of it moves, absorbs and surprises the reader. Masnavi form of poetry was also suitable for epic and romantic stories. Of romantic masnavis the *Khosrow -O-Shirin* (Khosrow and Shirin) of *Nezami* is the best known.

Dari: The lingua franca in Afghanistan

The two major languages in Afghanistan are Pashto and Persian, known in Afghanistan as Dari. Both are Iranian languages. The fact that they are related is obvious even to the casual observer, although the historical connection is not very close. Persian is the principal West Iranian language and Pashto the principal East Iranian language. They may have first begun to split apart several centuries BCE. The Iranian languages form one branch of the Indo-European language family that includes the Romance languages such as French and Spanish and the Germanic languages such as German and English. Pashto and Dari are, therefore, distantly related to English.

Uzbek and Turkmen, spoken by minorities in the northern areas of Afghanistan, are both Altaic languages, closely related to Turkish and the languages of the Central Asian republics that were formerly Soviet Socialist Republics. Thanks to trade links with the subcontinent, a good number of Afghans, especially from the southern part of the country, also speak and understand Urdu and Punjabi.

The similarities and differences among the languages—even the very distant relationship between English and Dari/Pashto—can be seen by comparing the numbers one through five.*

The Dari and Pashto numbers are clearly related but bear no relationship whatever to the Uzbek or Arabic numbers.

English	Dari	Pashto	Uzbek	Arabic
one	[yak]	[yaw]	bir	[wahad]
two	[du]	[dwa]	ikki	[ithneyn]
three	[se]	[dre]	ooch	[thalatha]
four	[char]	[tsalor]	tort	[arba'a]
five	[panj]	[pindzuh]	besht	[khamsa]

Although the languages in Afghanistan are written using adaptations of the Arabic alphabet, none is related to Arabic, which is a member of the Semitic language family, along with Hebrew, and completely different from either the Indo-European or the Altaic language families.

* The Dari, Pashto, and Arabic words are given in phonetic notation, signified by enclosure in brackets. The Uzbek numbers are transliterated from the Cyrillic alphabet.

Language Use

Dari has always been the prestige language in Afghanistan. It is the lingua franca, the language resorted to when speakers of different languages need to conduct business or otherwise communicate. However, there are different pressures favoring the use of either Dari or Farsi. Pashto was designated a national language of Afghanistan by the Pashtuns in the various constitutions, and in the period of modernization, all non-Pashto-speaking government workers were required to learn the language. It was by no means a popular activity: those who took such Pashto classes allege that the Pashtun teachers made the language more difficult than it needed to be. Pashto was also required as a subject in elementary schools where the medium of instruction was Dari. The language served as a national symbol since it is primarily a language associated with Afghanistan, though around half its speakers live in Pakistan. Even so, Pashto has never had the status of Dari, which has a vast cultural and literary tradition.

Dari speakers are more diverse, counting Tajiks, Hazara, Farsiwan, and Aimaq among their numbers. In Afghanistan, all education above primary school is conducted in Dari, except specific Pashto language study. Pashto speakers are frequently bilingual in Dari, but Dari speakers rarely learn more than a few words of Pashto. Speakers of other languages in Afghanistan frequently pick up Dari as a matter of course, except in the totally Pashtun areas of the south. Both Dari and Pashto are spoken among Afghans in the United States, although Dari has been more prevalent in recent years.

Features of Dari and Pashto

As mentioned above, while Dari and Pashto are different languages, they share common roots in the Iranian family of languages. As such, they share common letters and some words, and their word order and verb systems are similar. They are both written using the Arabic alphabet.

Sound Systems

Dari has a set of consonants quite similar to those of English. There are short and long vowels, and stress is on the last syllable of the word. Pashto has seven vowels, and generally the same consonants as Dari does, but in addition has a series of retroflex consonants: *t*, *d*, *r*, *n*, and in the Kandahar dialect *sh*. Retroflex consonants are made by curling the tongue backward; our English *r* is a retroflex.

Grammars

Both languages have a basic word order in which the direct object comes before the verb. They also have verb systems that resemble the English verb system in basic ways. Dari and Pashto verbs have two basic stems – present and past – and make a distinction between perfective and imperfective that has its echoes in the perfect tenses of English (*I went to the store* vs. *I have gone to the store*).

Dari nouns have no grammatical gender, but are marked for person and number (singular and plural). Verbs agree with the subject in person and number; there is an extensive pattern of compound verbs consisting of a noun or adjective plus an auxiliary verb, as is the case in Pashto. However, Pashto also has three separate types of verbs, each with its own set of irregular verbs. Pashto is also more complex than Dari in terms of word formation. It has several classes of masculine and feminine nouns and adjectives and complex sets of weak and strong pronouns.

Vocabulary

Dari and Pashto have many words in common, a result of both being Iranian languages and therefore having the same ancestral words and of having been spoken side by side for

centuries.

Both languages have a number of words borrowed from Arabic, as do all the languages spoken by Islamic peoples. Many given names, especially men's, are Arabic. In the compound verb classes of both languages, many of the nouns that form the first part of the compound are Arabic. For example, the Pashto [harakat kaw-] 'make a move' is composed of the Arabic [harakat] 'movements', and [saber kaw-] 'bear with' from Arabic [saber] 'patience'.

As is true of all languages, the dialects of Dari and Pashto spoken in areas adjacent to other languages are likely to have more borrowed words from those languages. For example, Pashto has borrowed words from Urdu, spoken in Pakistan, and the Dari spoken in the north has borrowed words from Uzbek and Turkmen.

Writing Systems

Both languages are written in the Arabic alphabet, which reads from right to left and connects letters in cursive style. (Dari has four extra letters to represent sounds that don't occur in Arabic. Pashto has the four extra letters that Dari has, plus an additional eight.) Because the Arabic alphabet does not use symbols to represent vowels (except in the Koran), it is impossible to transliterate from Dari or Pashto to English letter by letter, and there are a number of ways to spell the vowels. In putting together this fact sheet, for example, the author encountered *mujahideen*, *mujaheddin*, *mujahedin*, and *mujahiddeen*."